



Attributing Quiddity to Existence in Dawani's Opinion and Objections of Ghiyath al-Din and Sadr-al-Din Dashtaki



ARTICLE INFO

Article Type

Original Research

Authors

Hosseini Sangchal A.*

Department of Islamic Philosophy,
Faculty of Theology and Islamic
Studies, Tehran University, Tehran,
Iran

How to cite this article

Hosseini Sangchal A. Attributing
Quiddity to Existence in Dawani's
Opinion and Objections of Ghiyath
al-Din and Sadr-al-Din Dashtaki.
Philosophical Thought.
2025;5(1):97-108.

ABSTRACT

Jalal al-Din Dawani tries with his theory of Predication and his attribution theory and referent of Predication, and his special analysis of the Rule of Presupposition solves this problem, which is the problem of attributing quiddity to existence. Dawani has two analyses about whetherness, such as "There is Michael". According to Dawani, in the second analysis of "There is Michael," the problem of attributing quiddity to existence is solved because the second analysis of "There is Michael" means "Michael has a connection to existence," not "Michael has existence". According to Dawani, in the first analysis of "There is Michael," the problem of attributing quiddity to existence can be solved by distinguishing between a container that quiddity attributes to existence and a container that the attributing quiddity to existence is there. According to Dawani, existence is not attributed to quiddity outside, and existence is not attributed to quiddity in the mind. Still, existence is attributed to quiddity in the thing in itself.

Keywords Sadr-al-Din Dashtaki; Jalal al-Din Dawani; Ghiyath al-Din Dashtaki; Attributing Quiddity to Existence; Rule of Presupposition



*Correspondence

Address: No. 47, Motahhari
Street, Tehran, Iran. Postal Code:
1576613111
Phone: +98 (21) 42762000
s.a.hosseini69@ut.ac.ir

Article History

Received: January 20, 2025
Accepted: March 3, 2025
ePublished: March 17, 2025

CITATION LINKS

[Bahmanyar, 1996] AL-TAHSIL (Volume 2); [Dashtaki, ND] TAJRIDAT AL-GHAVASHI WA TASHEIDAT AL-HAVASHI; [Dashtaki, NDc] The old commentary on SHARH TAJRĪD AL-KALĀM; [Dashtaki, NDd] The new commentary on SHARH TAJRĪD AL-KALĀM; [Dawani, 2002] SABUO RASAEIL; [Dawani, NDa] The new commentary on SHARH TAJRĪD AL-KALĀM; [Dawani, NDd] The new commentary on SHARH TAJRĪD AL-KALĀM; [Ghoshji, 2014] SHARH TAJRID AL-AGAID (Volume 1); [Hilli, 2009] KASHF AL MURAD (Volume 12); [Hosseini Sangchal, 2022] The rule of presupposition in Davani's intellectual organization; [Ibn Sina, 1983] KITAB AL-SHIFA': Theology (Volume 3); [Ibn Sina, 1996] Remarks and admonitions; [Razi, 2005] SHARH AL-ISHARAT WA TANBIHAT (Volume 2); [Tusi, 1996] SHARH AL-ISHARAT WA TANBIHAT (Volume 2);

اتصاف ماهیت به وجود در آرای جلال‌الدین دوانی و انتقادات صدرالدین و غیاث الدین دشتکی

سیداحمد حسینی سنگ‌چال*

گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، تهران، ایران

چکیده

اتصاف ماهیت به وجود، وجود پیشینی ماهیت را به حکم قاعده فرعیه لازم داشته و با اشکال دور یا تسلسل مواجه خواهیم شد. دوانی بر مدار نظریه حمل، انواع مطابق حمل، اتصاف توسعه‌یافته و قاعده فرعیه خویش سعی دارد از این اشکال پاسخ گوید. دوانی دو تحلیل از هلیات بسیطه‌ای مانند «زید موجود است» ارایه می‌دهد؛ در تحلیل نخست، زید را متصف به وجود می‌داند و در تحلیل دوم، زید را منسوب به وجود می‌شمرد. از دیدگاه دوانی، در تفسیر دوم از «زید موجود است» اشکال مساله اتصاف به کلی منحل خواهد شد؛ چون زید، متصف به وجود نیست بلکه منسوب به وجود است. در تحلیل اول از «زید موجود است» اتصاف زید به وجود در سه فضای اتصاف نفس الامری، اتصاف ذهنی و اتصاف خارجی مورد بررسی است. دوانی با تفکیک ظرف اتصاف و ظرف تحقق اتصاف و قاعده فرعیه از اشکال مزبور در هر سه فضا پاسخ می‌گوید.

کلیدواژگان: جلال‌الدین دوانی، صدرالدین دشتکی، غیاث‌الدین دشتکی، اتصاف ماهیت به وجود، قاعده فرعیه

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۱۳

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۲/۲۷

*نویسنده مسئول: s.a.hosseini69@ut.ac.ir

آدرس مکاتبه: تهران، خیابان مطهری، شماره ۴۷

تلفن محل کار: ۴۲۷۶۲۰۰۰ (۰۲۱)

مقدمه

ابن‌سینا به مناسبت بحث از واجب‌الوجود به طرح مقدمه‌ای می‌پردازد که قرار است در این تحلیل کمک‌کار وی باشد. از دیدگاه او، ۱- فاعل‌بودن ماهیت برای صفاتش - غیر از صفت وجود - مجاز است (آن‌گونه که عدد چهار، فاعل زوجیت است)؛ ۲- فاعل‌بودن یکی از صفات ماهیت برای صفت دیگر آن، مجاز است (آن‌گونه که صفت ناطق، فاعل برای صفت تعجب است)؛ و ۳- فاعل‌بودن ماهیت یا یکی از صفات ماهیت برای صفت وجود مجاز نیست. ابن‌سینا در چرایی مجازنبودن فرض اخیر استدلال می‌کند که "چون سبب در وجود متقدم است و هیچ متقدم بالوجودی قبل از وجود نیست" [Ibn Sina, 1996: 99].

بر این اساس باید میان صفات ماهیت تمایز نهاد؛ تمامی صفات ماهیت - جز صفت وجود - به سبب ماهیت ایجاد شده‌اند؛ اما صفت وجود، نه‌تنها توسط ماهیت ایجاد نشده است، بلکه این ماهیت است که به سبب وجود ایجاد می‌گردد. بر این اساس نه ماهیت می‌تواند فاعل وجود باشد و نه یکی از صفات ماهیت می‌توانند وجود را ایجاد نمایند [Tusi, 1996: 262].

قرار است این مقدمه در نفی ماهیت از واجب به یاری ابن‌سینا بیاید؛ اگر واجب‌الوجود از وجودی زائد بر ماهیت برخوردار باشد، وجود به عنوان یکی از صفات ماهیت خواهد بود و در نتیجه عرضی بوده و طبق قانون «کل عرضی معلل» نیازمند علت است. از سویی ماهیت واجب، نمی‌تواند فاعل این وجود باشد؛ چون اگر ماهیت موجود به همین وجود فاعل وجود واجب است، تقدم شی علی نفسه لازم می‌آید و اگر ماهیت موجود به وجودی دیگر علت برای وجود واجب است، نقل کلام در وجود پیشینی ماهیت شده و تسلسل لازم می‌آید.

بدیهی است که ماهیت معدوم نیز نمی‌تواند فاعل برای وجود واجب باشد. بنابراین واجب‌الوجود اصلاً ماهیت ندارد [Hilli, 2009: 91; Tusi, 1996: 587].

فخر رازی علاوه بر ماهیت موجود و ماهیت معدوم، ماهیت من حیث هی را نیز به فرض‌های مساله می‌افزاید و معتقد است چه ایرادی دارد که ماهیت من حیث هی، علت برای وجود خود باشد. ایشان برای تبیین این فرض به یک دلیل نقض روی می‌آورد^۲ و معتقد است که ماهیت، وجود را به عنوان یک وصف می‌پذیرد. آیا ماهیت موجود، وجود را به عنوان یک وصف می‌پذیرد و یا ماهیت معدوم؟ هیچ یک بلکه فرض سومی در میان است که عبارت از ماهیت من حیث هی باشد. ماهیت من حیث هی، قابل وجود است و متصف به وجود می‌گردد. همان‌گونه که ماهیت من حیث هی علت قابلی وجود است، می‌توان ماهیت من حیث هی را علت فاعلی وجود نیز دانست. چه تفاوتی میان فاعل‌بودن ماهیت و قابل‌بودن آن وجود دارد که فاعل‌بودن ماهیت برای وجود را انکار می‌کنید ولی قابل‌بودن ماهیت برای وجود را با طرح ماهیت من حیث هی می‌پذیرید؟ فخر رازی با وارد دانستن این اشکال، فاعل‌بودن ماهیت برای وجود را مجاز شمرده و واجب را دارای ماهیت می‌داند.

به دلیل حساسیت مساله واجب و پیامدهای ناگوار ماهیت‌داری واجب، خواجه و دیگران در مقام دفاع از ابن‌سینا و نقد فخر رازی، به تفاوت میان قابلیت ماهیت نسبت به وجود و فاعلیت ماهیت نسبت به وجود پرداختند و چرایی مجازبودن یکی و مجازنبودن دیگری را توضیح دادند [Tusi, 1996: 577]. مساله قابلیت ماهیت نسبت به وجود همان است که در ادبیات متأخرین تحت عنوان "اتصاف ماهیت به وجود" از آن یاد شده و از گذر اشکال فخر رازی، دقت‌های بی‌نظیری در این عرصه اعمال شده است.

خواجه طوسی در تجرید *الاعتقاد* در قالب عبارت «وقیامه بالماهیه من حیث هی» از اشکال فخر رازی پاسخ می‌دهد. در مدرسه شیراز با محوریت متن تجرید *الاعتقاد*، مباحث فراوانی حول این نظریه شکل گرفته است و عناصر فراوان فلسفی-منطقی به کمک می‌آیند تا مساله اتصاف را توضیح دهند. جلال‌الدین دوانی در تقابل با سیدصدرالدین دشتکی به ارایه نظریه‌ای می‌پردازد که مساله اتصاف ماهیت به وجود را توجیه نماید. نظریه وی برآمده از برخی اصول فلسفی-منطقی او است. در ادامه با پرداختن اجمالی به این دیدگاه‌ها، نظریه وی در حل مساله اتصاف ماهیت به وجود را شرح خواهیم داد.

اصول فلسفی-منطقی دوانی

نظریه حمل

نظریه حمل دوانی «تغایر مفهومی-اتحاد در وجود» است [Ghoshji, 2014: 327, 330]. ابن‌سینا در *شفا* وجود را اعم از وجود بالذات و وجود بالعرض می‌داند. دوانی با استناد به این متن، اتحاد در وجود را اعم از اتحاد در وجود بالذات و اتحاد در وجود بالعرض قلمداد کرده است [Ghoshji, 2014: 336; Ibn Sina, 1983: 57; Bahmanyar, 1996: 29]. این تفسیر به دوانی این امکان را می‌دهد که اتحاد ذاتیات ماهیت با ماهیت را در زمره اتحاد در وجود بالذات و اتحاد عرضیات ماهیت با ماهیت را در زمره اتحاد در وجود بالعرض به شمار آورد [Ghoshji, 2014: 110].

اگرچه تمامی عرضیات در قالب اتحاد در وجود بالعرض جای می‌گیرند ولی نمی‌توان تمامی عرضیات را در خارج یکسان دانست. دوانی برای تکمیل نظریه حمل خویش، به سراغ مساله انواع مطابق حمل می‌رود.

انواع مطابق حمل

دوانی به چهار نوع مطابق برای حمل باور دارد:

(الف) مطابق حمل در ذاتیات - نظیر «زید انسان» - خصوص ذات زید است و علاوه بر زید امر دیگری در انتزاع ذاتیات مداخله نمی‌کند [Ghoshji, 2014: 328].

(ب) گاهی مطابق حمل، ذات موضوع به همراه امری مباین با موضوع است. این امر مباین با موضوع، جزو محمول است: مطابق حمل در قضیه «السماء فوق الارض»، سماء و ارض است که از مقایسه این دو مفهوم فوقیت به‌دست می‌آید. ارض، امری مباین با سماء بوده و جزو محمول است.

(ج) گاهی مطابق حمل، موضوع با حالتی خاص است که این حالت خاص در اثر مقایسه موضوع با امری مباین به‌دست می‌آید که این امر مباین جزو محمول نیست: مطابق حمل در قضیه «زید اعمی»، زید با حالتی خاص است که در اثر مقایسه زید با بصر به‌دست می‌آید.

(د) گاهی موضوع به همراه مبدا محمول مطابق حمل است؛ مطابق حمل در قضیه «الجدار ابيض»، جدار و بیاض در خارج است [Ghoshji, 2014: 233; Dawani, NDa: 94].

مطابق «زید موجود»

دوانی دو تحلیل از قضیه «زید موجود» ارائه می‌دهد؛ یک بار این قضیه را به صورت عروض وجود بر زید معنی می‌کند و دیگر بار این قضیه را به صورت منسوب‌بودن زید به وجود تفسیر می‌نماید [Ghoshji, 2014: 113, 208, 214]. براساس تفسیر اول، «زید موجود» به سان «زید اعمی» تحلیل می‌گردد و زید با حالتی خاص، مطابق این حمل است. لازم است زید را در مقایسه با فاعل آن در نظر گرفت تا بتوان وجود را از آن انتزاع نمود [Ghoshji, 2014: 118, 208]. به نظر نگارنده لازم است دوانی برای تفسیر دوم از «زید موجود» به مطابق پنجمی باور داشته باشد؛ او مطابق این قضیه را زید با حیثیت مکتسبه دانسته است که در اثر مقایسه زید با امری مباین به نام وجود که جزو محمول است به‌دست می‌آید [Ghoshji, 2014: 210, 233; Dawani, NDb: 55; Dawani, 2002: 129].

انواع اتصاف

با توجه به انواع مطابق حمل، اتصاف الف به ب منحصر در قیام مبدا ب به الف نیست بلکه اعم از قیام مبدا ب به الف یا انتزاع ب از الف است [Ghoshji, 2014: 118, 145]. «زید ابيض» از نوع اول اتصاف است که مبدا بیاض به زید ضمیمه می‌شود و «زید انسان»، «السماء فوق الارض» و «زید اعمی» از نوع دوم اتصاف هستند. توسعه فوق از معنای اتصاف، برآمده از انواع مطابق حمل نزد دوانی است. جهت فهم نظریه اتصاف دوانی باید تفاوت میان ظرف اتصاف و ظرف تحقق اتصاف در اندیشه وی را دانست.

سید شریف جرجانی در تحلیل قضیه «الانسان موجود» می‌گوید ماهیت در ذهن به وجود در خارج متصف است، بنابراین ظرف برای وجود است نه برای اتصاف [Ghoshji, 2014: 147]. دوانی در حاشیه قدیم تحقق اتصاف در ظرف خارج را نفی می‌کند [Ghoshji, 2014: 147, 229]. در احتمالاً صریح‌ترین عبارت او در حاشیه قدیم ("... الاتصاف ليس متحققاً في الخارج حتى يلزم تحقق الصفة فيه بل هو متحقق في الذهن فهو يستلزم تحقق الطرفين في الذهن و اما استلزام الاتصاف في الخارج تحقق الموصوف في الخارج فمن حيث ان الخارج ظرف له ...") [Ghoshji, 2014: 228]، ضمیر "له" به اتصاف بازمی‌گردد و از دیدگاه وی، ظرف اتصاف است ولی ظرف تحقق اتصاف نیست. دوانی اتصاف در خارج را می‌پذیرد ولی زیر بار تحقق اتصاف در خارج نمی‌نرود. در فرض تحقق خارجی اتصاف، ظرف تحقق اتصاف است و با تحقق خارجی اتصاف لازم است طرفین اتصاف هم در خارج موجود باشند. اما اگر خارج را ظرف اتصاف بدانیم، لازم نیست طرفین اتصاف

در خارج موجود باشند اما در عین حال قضیه مزبور، قضیه‌ای خارجی است و خارجی‌بودن اتصاف، مصحح خارجی‌بودن قضیه است [Dawani, NDa: 90].

دوانی در مواضع متعددی اصرار دارد که اتصاف در خارج به معنای تحقق آن اتصاف در خارج نیست. اگر اتصاف در خارج محقق باشد، اتصاف موخر از دو طرف اتصاف در خارج محقق گردد [Dawani, NDa: 92]. او در تحلیل «الجسم الابيض» هم بر نفی تحقق خارجی اتصاف اصرار می‌ورزد. به عقیده او، در خارج، تنها با «الجسم الابيض» مواجه‌ایم و عقل با تحلیلات عقلی به درک نسبت قیامی میان جسم و ابیض پی می‌برد [Dawani, NDa: 93].

دوانی برای نفی تحقق خارجی اتصاف، قیام، حلول و سائر اعتبارات عقلی، استدلالی به‌دست می‌دهد. توضیح آنکه اگر اتصاف الف به ب دارای تحقق خارجی بوده باشد، می‌توان گفت «الف به اتصاف به ب متصف می‌شود» و دوباره نقل کلام به «اتصاف الف به اتصاف به ب» شده و راجع به اتصاف الف به این وصف سوال می‌گردد و این سیر تسلسلی ادامه خواهد یافت [Dawani, NDa: 94].

دوانی براساس استدلال پیش گفته تحقق اتصاف در خارج را رد می‌کند اما اتصاف در خارج را می‌پذیرد و آن را چنین معنی می‌کند: در اتصاف و نسبت میان الف و ب، اتصاف و نسبت در خارج موجود نیستند بلکه اتصاف خارجی الف به ب، به معنای اتصاف الف به ب به حسب وجود خارجی است [Dawani, NDa: 107]. به دیگر بیان؛ اینکه خارج ظرف اتصاف الف به ب است یعنی الف در خارج دارای نحوه‌ای از وجود است که می‌توان با حکم «الف ب است» از آن حکایت نمود [Ghoshji, 2014: 228].

قاعده فرعیه

دوانی بر مدار اتصاف توسعه‌یافته فوق، اولاً ثبوت مثبت له را در قاعده فرعیه الزامی می‌داند [Ghoshji, 2014: 126, 399]. ثانیاً ثبوت ثابت را لازم نمی‌داند [Ghoshji, 2014: 118, 147, 228]. ثالثاً تاخر وجودی صفت از موصوف در اتصاف خارجی را لازم نمی‌شمرد [Hosseini Sangchal, 2022: 76]. از دیدگاه دوانی، در قضیه «الف ب است»، گاهی ثبوت ب برای الف، متاخر از وجود الف است (مانند «زید، مالک کتاب است»). گاهی ثبوت فی‌نفسه ب عین ثبوت ب برای الف است و متاخر از ثبوت الف نیست (مانند رابطه هیولی و صورت طبق یک تفسیر [Ghoshji, 2014: 118, 320]). گاهی ثبوت ب برای الف به مراتب مقدم بر ثبوت فی‌نفسه الف است (مانند «الانسان ممکن» که ثبوت امکان برای انسان به مراتب از ثبوت فی‌نفسه انسان مقدم است [Dawani, NDa: 57]). گاهی وجود ب موجب ثبوت و تحقق الف می‌گردد (مانند «الانسان موجود» و رابطه هیولی و صورت - طبق تفسیری دیگر - [Ghoshji, 2014: 119, 333]). گاهی اگرچه ثبوت فی‌نفسه ب سبب ثبوت فی‌نفسه الف نیست، ولی این دو وجود در یک رتبه موجودند (همانند ثبوت ذاتیات برای ذات [Dawani, NDa: 61]).

اصول فلسفی-منطقی پیش‌گفته، اصولی به هم پیوسته هستند که لازم است به همین ترتیب بیان گردند؛ دوانی با نظریه حمل، به دو قسم اتحاد در وجود دست یافت؛ اتحاد در وجود بالذات و اتحاد در وجود بالعرض. دوانی دریافت که تمامی حمل‌هایی که از اتحاد در وجود بالعرض برخوردارند، از یک سنخ نیستند. به همین سبب به سراغ انواع مطابق حمل رفت و چهار نوع مطابق برای حمل در نظر گرفت. در اندیشه او «زید موجود» به دو صورت تحلیل می‌گردد و لازم است مطابق هر یک از تفاسیر را مشخص کند. دوانی از گذر انواع مطابق حمل، به اتصاف توسعه‌یافته‌ای دست می‌یابد و میان ظرف اتصاف و ظرف تحقق اتصاف فرق می‌نهد. قاعده فرعیه دوانی نیز تحت تاثیر اتصاف توسعه‌یافته وی، به شکلی خاص تدوین می‌یابد.

راهکار خواجه

دوانی سعی دارد راهکار خود را، همان راهکار خواجه معرفی نماید و لذا ابتدا به راهکار خواجه در حل مساله اتصاف اشاره می‌شود. خواجه در سه موضع از *تجريد الاعتقاد* به نوعی سعی دارد مساله اتصاف را حل نماید:

- ۱- و قیام وجود به ماهیت من حیث هی است ("و قیامه بالماهیه من حیث هی") [Ghoshji, 2014: 116]
 - ۲- و تاثیر ماهیت من حیث هی در وجود نامعقول است و نقض به قابل بداهتاً باطل است ("و تاثیر الماهیه من حیث هی بالوجود غیرمعقول و النقض بالقابل ظاهر البطلان") [Ghoshji, 2014: 297]
 - ۳- و اثبات وجود برای ماهیت لازم نمی‌آورد وجود ماهیت را قبل از وجود آن ("و اثبات الوجود للماهیه لا یستدعی وجودها قبل وجودها") [Ghoshji, 2014: 322]
- خواجه در شرح *اشارات* به اشکال مساله اتصاف و نقض فخر رازی پرداخته است.^۵ دوانی در راه حل خویش تحت تاثیر ایده خواجه است. می‌توان بیان خواجه در شرح *اشارات* را در سه قسمت خلاصه نمود:
- ۱- عروض خارجی وجود بر ماهیت ممنوع است؛ چون عروض وجود بر ماهیت، ثبوت خارجی وجود و ماهیت را به صورت جدا از یکدیگر لازم دارد و حال آنکه وجود و ماهیت در خارج از هم متمایز نیستند.
 - ۲- تا زمانی که وجود در ذهن جدای از ماهیت نباشد، عروض ذهنی وجود بر ماهیت ناممکن است.
 - ۳- عقل می‌تواند ماهیت را به صورت من حیث هی تصویر نموده و آن را از وجود متمایز نماید و وجود را بر ماهیت من حیث هی حمل کند.

دیدگاه دوانی در حل مساله اتصاف ماهیت به وجود

مساله اتصاف در «زید موجود» به تفسیر اول

دوانی در تفسیر اول خود، «زید موجود» را به معنای «زید ثبت له الوجود» دانسته و وجود را عارض بر زید و زید را متصف به وجود می‌شمرد.

انواع سه‌گانه عوارض ماهیت و عارضی به نام وجود

برای فهم موضع دوانی در باب چگونگی عروض وجود بر ماهیت، باید موضع‌گیری او را در باب اقسام سه‌گانه عوارض ماهیت مرور نماییم. قوشچی در یک دسته‌بندی، عوارض ماهیت را بر سه قسم می‌داند [Ghoshji, 2014: 307]:

- ۱- اموری که در نفس الامر عارض خود ماهیت می‌گردند و وجود خارجی و وجود ذهنی مدخلیتی در این عروض ندارند. عروض زوجیت بر عدد چهار از این دست است.
 - ۲- اموری که به حسب وجود خارجی ماهیت، عارض ماهیت می‌گردند؛ عروض سوزاندن بر آتش از این دست است.
 - ۳- اموری که به حسب وجود ذهنی ماهیت، عارض ماهیت می‌شوند. عروض معقولات ثانی مانند کلیت، جزئیت، وجوب، امکان و امتناع از این دست هستند.
- دوانی براساس سه‌گانه فوق سعی دارد نشان دهد که عروض وجود بر ماهیت از کدام دسته است.

الف) عروض وجود بر ماهیت از قبیل قسم اول نیست؛ چون عروض نفس الامری مانند عروض زوجیت بر عدد چهار است. این عروض هم در قالب وجود خارجی و هم در قالب وجود ذهنی می‌تواند محقق شود. این در حالی

است که عروض خارجی وجود بر ماهیت، امکان ندارد. در نتیجه خصوص وجود ذهنی در این عروض مدخلیت دارد.

ب) عروض وجود بر ماهیت از قبیل قسم دوم نیست؛ چون دوانی با نفی تحقق خارجی اتصاف، لزوم وجود صفت را در خارج منکر است و معتقد است لزوم تحقق طرفین اتصاف تنها در ظرف تحقق اتصاف الزامی است و حال آنکه خارج، ظرف تحقق اتصاف نیست و لزوم تحقق طرفین اتصاف هم به دنبال نمی‌آید [Ghoshji, 2014: 307]. محقق‌بودن دو طرف اتصاف در خارج از نظر دوانی لازم نیست و در نتیجه حمل‌هایی مانند «زید موجود» و «زید اعمی» از باب عروض خارجی نیستند؛ چون عارض، فاقد تحقق خارجی است و در نتیجه عروض خارجی در میان نیست. نفی خارجیت عارض براساس انواع مطابق حمل انجام می‌پذیرد؛ اینکه مطابق حمل «زید موجود» صرف ذات زید با ملاحظه امری مباین است که این امر مباین در حمل اخذ نمی‌گردد. بنابراین، دوانی مانند دشتکی عروض خارجی وجود بر ماهیت را نفی می‌کند؛ چون در خارج عارضی به نام وجود نداریم تا عارض بر ماهیت گردد و مشمول قاعده فرعیه شده و اشکال تقدم شی علی نفسه یا تسلسل لازم آید.^۱

دوانی بر خلاف دشتکی عروض وجود بر ماهیت به حسب اعتبار ذهنی را می‌پذیرد و معتقد است اتصاف در ظرف ذهن محقق است و لذا طرفین اتصاف هم در ظرف ذهن محقق هستند و لذا عروض وجود بر ماهیت به حسب اعتبار ذهنی مقبول او است.^۲ دشتکی با استناد به متن قوشچی^۳ می‌گوید [Dashtaki, ND: 178]:

"نمی‌پذیریم تفاوت میان این دو را چون معنای بودن اتصاف در خارج جز واقع بودن و محقق بودن اتصاف در خارج نیست و آنچه در مقام فرق میان آن دو بیان شد، کلامی خالی از تحصیل است"^۴

دیدیم که دوانی انکار عروض خارجی وجود بر ماهیت را مرهون نفی تحقق خارجی اتصاف دانست اما برای توضیح خارجی‌بودن قضیه، ظرف اتصاف را خارجی می‌داند. دشتکی این فرق را خالی از تحصیل دانسته و معتقد است با قبول این نکته که خارج، ظرف اتصاف است، در واقع نسبت و اتصاف را در خارج قبول کرده‌ایم و تحقق نسبت در هر ظرفی، تحقق طرفین نسبت در آن ظرف را می‌طلبد و لذا لازم است عروض خارجی وجود بر ماهیت را بپذیرد [Dashtaki, ND: 81, 145, 178; Dashtaki, NDa: 42; Dashtaki, NDb: 53]. غیاث الدین منصور دشتکی نیز در مواضع مختلف به تفصیل بیان پدر پرداخته و معتقد است فرق‌نهادن میان اتصاف و تحقق اتصاف در گرو آن است که بتوان اتصاف منهای تحقق را در خارج تصویر کرد و تنها با نظریه حال معتزله این تصویر ممکن است [Dashtaki, NDb: 147].

ج) عروض وجود بر ماهیت از قبیل قسم سوم است؛ چون تقسیم مزبور حصر عقلی بوده و هیچ قسمی از آن بیرون نیست [Ghoshji, 2014: 308]. قوشچی عروض یا اتصاف ماهیت به وجود را از قبیل قسم اول می‌داند ("فان اتصاف الماهیه بالوجود بحسب نفس الامر ...") [Ghoshji, 2014: 309]. دوانی این تحلیل را مورد انتقاد قرار داده و می‌گوید [Ghoshji, 2014: 309]:

"اتصاف ماهیت به وجود، در وجود خارجی محال است و تنها در وجود ذهنی ممکن است. بر این اساس وجود ذهنی در صحت این اتصاف مدخلیت دارد. این تحلیل اتصاف ماهیت به وجود را از قبیل قسم سوم قرار می‌دهد و قوشچی حق ندارد آن را در زمره عروض قسم اول به شمار آورد".

دوانی به اصل تحلیل فوق ایراد دارد. به عقیده او نکته کلیدی حل مساله اتصاف در گرو تحلیل ما از قاعده فرعیه است. در تحلیل قاعده فرعیه می‌توان از دو استراتژی یاد کرد:

- ۱- اتصاف الف به ب در نحوه‌ای از وجود باید متاخر از اتصاف الف به آن نحوه از وجود باشد: در این فرض نفس الامر هم نمی‌تواند ظرف اتصاف ماهیت به وجود باشد؛ چون تقدم شی علی نفسه و تسلسل لازم می‌آید.
 - ۲- اتصاف الف به ب در نحوه‌ای از وجود لازم نیست متاخر از اتصاف الف به آن نحو از وجود باشد: با چنین تحلیلی از قاعده فرعیه حتی اتصاف ماهیت به وجود در خارج هم دچار اشکال نیست.
- دوانی پس از بیانات فوق تحلیل خود از ملاک ظرف اتصاف را ارایه می‌نماید^{۱۰} [Ghoshji, 2014: 309]. این تفسیر از ظرف اتصاف را می‌توان در قضیه «الثوب ابیض» و «الماهیة موجد» پیاده نمود:
- «الثوب ابیض»: لباس سابق بر سفیدی، در خارج موجود است. بنابراین لباس ابتدا در خارج موجود است و سپس سفیدی عارض آن می‌گردد. لباسی که به حسب وجود خارجی مقدم بر سفیدی است، لباس لا بشرط از سفیدی و عدم سفیدی است. در نتیجه لباس و سفیدی در ظرف وجود خارجی از یکدیگر ممتاز هستند.
- «الماهیة موجد»: این تحلیل در مورد ماهیت و وجود خارجی قابل پیاده‌سازی نیست؛ چون ماهیت در هیچ مرتبه‌ای از مراتب وجود خارجی، مجرد و ممتاز از وجود نمی‌شود و لذا وجود خارجی نمی‌تواند ظرف اتصاف ماهیت به وجود باشد.

اتصاف ماهیت به وجود در ظرف ذهن یا نفس الامر؟

آیا نفس الامر ظرف اتصاف ماهیت به وجود است؟ نفس الامر، مراتب متعددی دارد و ماهیت به حسب نحوه وجود نفس الامری ممتاز از وجود نیست اما عقل می‌تواند ماهیت را غیرمخلوط با عوارض آن تحلیل نماید. ماهیت در این اعتبار منسلخ و جدای از همه عوارض است و لا بشرط از وجود و لا وجود است و تنها در این ظرف می‌توان ماهیت را از وجود ممتاز ساخت [Ghoshji, 2014: 309; Dawani, NDb: 274, 276].

دوانی گاهی اوقات از اتصاف ماهیت به وجود در نفس الامر ("اتصاف الماهیة بالوجود فی نفس الامر بحسب نفس الامر")، با تعبیر اتصاف و عروض وجود پر ماهیت به حسب وجود ذهنی یاد می‌کند [Dawani, NDb: 275, 277] و حال آنکه ایشان در مقابل قوشچی، عروض نفس الامری و بحسب وجود ذهنی را قسیم یکدیگر می‌دید^{۱۱} [Dawani, NDb: 275]. خواجه در تجرید، خبر صحیح را مطابق با نفس الامر می‌داند ("و یکون صحیحه باعتبار مطابقتها لما فی نفس الامر" [Ghoshji, 2014: 320]) و بدیهی است که لازم است مطابق مغایر با مطابق باشد و لذا نسبت حکمیه موجود در اذهان باید مطابق با نسبت حکمیه موجود در نفس الامر باشد. دوانی در مقام تحلیل، مغایرت ذاتی میان مطابق و مطابق را لازم ندانسته و صرف مغایرت اعتباری میان وجود ذهنی و وجود نفس الامری را کافی می‌داند^{۱۲} [Ghoshji, 2014: 321].

بر این اساس، نسبت میان الف و ب که در ذهن موجود است، فی حد نفسه و با قطع نظر از وجود ذهنی دارای تحقیقی است. این تحقق را وجود فی نفسه نسبت میان الف و ب می‌نامیم. توضیح آنکه هرگاه نسبتی در ذهن موجود گردد، دارای وجود ذهنی است. حال این نسبت بر دو قسم است:

(الف) این نسبت حاصل عمل و اختراع عقل است. مثلاً اینکه ذهن به زوجیت عدد سه حکم نماید.

(ب) گاهی حکم مزبور بدون عمل و اختراع عقل است. احکام صادقی مانند «الماهیة موجد» از این دست هستند.

هرگاه تحقق نسبت صرفاً حاصل عمل و اختراع عقل باشد، فی حد ذاته و با قطع نظر از اختراع عقل تحقیقی ندارد و فاقد وجود نفس الامری است اما ممکن است تحقق نسبتی به واسطه اختراع و عمل محض نباشد بلکه این نسبت از چیزی انتزاع گردد که شان آن چیز انتزاع این نسبت از آن است. در این فرض آن نسبت با

قطع نظر از تعمل ذهن هم موجود است. چنین نسبتی اگرچه دارای وجود ذهنی است اما بدون تعمل و اختراع ذهن در ذهن موجود است. چنین نسبتی از آن حیث که موجود در ذهن است، مطابق و از آن حیث که بدون تعمل و اختراع ذهن موجود شده، مطابق است.

وجود نفس الامری الف همان مطلق وجود الف فی حد ذاته است و این وجود اعم از آن است که در خارج موجود باشد و یا در ذهن موجود باشد. هرچند این نسبت صلاحیت آن را ندارد که در وجود خارجی محقق شود و لازم است تنها در ذهن باشد اما این نکته با نفس الامری بودن این نسبت در تنافی نیست.

دوانی در مورد صدق قضایا معتقد است که اولاً میان «اتصاف ماهیت به وجود بحسب وجود ذهنی» و «اتصاف ماهیت به وجود بحسب وجود نفس الامری» ناسازگاری نیست؛ چون دوانی میان وجود ذهنی و وجود نفس الامری تغایر اعتباری برقرار کرده است و قایل به تغایر بالذات میان آنها نیست. ثانیاً دوانی با این مبنی راه را برای موضوع بودن ماهیت من حیث هی در قضیه «الانسان موجود» هموار می‌کند^۳ [Ghoshji, 2014: 321].

توضیح آنکه دشتکی با فروکاست اتصاف نفس الامری به اتصاف ذهنی و اتصاف خارجی سعی دارد اشکال اتصاف خارجی را به اتصاف ذهنی هم بکشد و آن را مبتلی به دور یا تسلسل بداند.^۴

دوانی سعی دارد با تفکیک اتصاف نفس الامری از اتصاف ذهنی اشکال دشتکی را دفع نماید. به نظر دوانی وجود، عارض بر ماهیت من حیث هی می‌شود و چنین نیست که عارض ماهیت موجود در ذهن گردد تا وجود در ذهن قید موضوع بوده و قضیه مزبور، قضیه وصفیه محسوب گردد. در عین آنکه عروض وجود بر ماهیت را عروضی نفس الامری می‌شمیریم، نمی‌توان از نقش وجود ذهنی به عنوان مصحح عروض وجود بر ماهیت چشم پوشید.

منشا اشتباه کسانی مانند دشتکی در این است که ماهیت مقید به قید وجود ذهنی را موضوع اتصاف می‌دانند [Ghoshji, 2014: 308]. به عنوان مثال موصوف به وصف جنسیت، ماهیت موجود در ذهن نیست تا وجود هم در موضوع معتبر گردد [Ghoshji, 2014: 310].

اتصاف نفس الامری ماهیت به وجود و قاعده فرعی

دوانی همه سعی خود را جهت فرق نهادن میان اتصاف نفس الامری از اتصاف ذهنی صرف کرد و اتصاف ماهیت به وجود را اتصاف نفس الامری به حساب آورد. دوانی، ماهیت من حیث هی را موضوع اتصاف نفس الامری می‌داند اما نمی‌تواند از نقش وجود به عنوان مصحح اتصاف نفس الامری چشم پوشد. با قبول نقش وجود ذهنی در اتصاف نفس الامری، اشکال مساله اتصاف ماهیت به وجود احیا می‌گردد؛ چون تقدم وجود ذهنی ماهیت من حیث هی -ولو به عنوان مصحح عروض و نه به صورت قید موضوع- لازم است و این سوال مطرح خواهد شد آیا وجودی که مصحح عروض وجود بر ماهیت است، همان وجود محمول است یا وجود دیگری است و اشکال تقدم شی علی نفسه یا تسلسل لازم خواهد آمد.

دوانی برای حل این اشکال به تحلیل جریان قاعده فرعی در ذهن می‌پردازد. این تحلیل در حاشیه قدیم به صورت مجمل بیان شده است [Ghoshji, 2014: 118, 119, 143, 333]. اما تفصیل آن را می‌توان از حاشیه اجد پی گرفت. دوانی الزام فرعیت در قاعده فرعی را به واسطه اوصافی نظیر امکان، احتیاج و وجوب سابق نقض می‌کند [Dawani, NDb: 264, 265, 273]. بر این اساس قاعده فرعی مورد نظر دوانی، صرفاً متعهد است که ثبوت ب برای الف، مستلزم ثبوت الف است ولو ثبوت الف به چندین رتبه از ثبوت ب برای الف متاخر بوده باشد.

طرف اتصاف و قاعده فرعی؛ دو مبنای اساسی در پاسخ دوانی به مساله اتصاف

علی‌رغم دخالت همه مقدماتی که مفصلاً به آنها پرداختیم، بیان نهایی دوانی برای حل مساله اتصاف ماهیت به وجود بر دو مبنای اساسی استوار است:

۱- تفاوت میان ظرف اتصاف و ظرف تحقق اتصاف. از نظر دوانی ملاک ظرف اتصاف امکان انفکاک و تمایز نهادن میان وصف و موصوف در آن ظرف است. این انفکاک نه در ظرف خارج اتفاق می‌افتد و نه در ظرف ذهن ولی ذهن قادر است که ماهیت را به صورت من حیث هی و منفک از وجود در نظر گیرد. بنابراین موضوع اتصاف ماهیت به وجود، ماهیت من حیث هی و ظرف آن نفس الامر است. این انفکاک در ذهن و خارج امکان پذیر نیست و لذا هرگز ذهن یا خارج نمی‌تواند ظرف اتصاف ماهیت به وجود باشد.

۲- دوانی با این همه نمی‌تواند از دخالت وجود ذهنی به عنوان مصحح حمل «الانسان موجود» قطع نظر نماید. با دخالت وجود ذهنی برای تصحیح حمل «الانسان موجود»، به ناچار تقدم وجودی ماهیت و اشکال تقدم شی علی نفسه یا تسلسل را لازم می‌آورد. دوانی برای گریز از این اشکال، با استناد به یک سلسله از مثال‌های نقضی، فرعیت در قاعده فرعیه را منکر و صرف استلزام را کافی می‌داند.

بنابراین از دیدگاه دوانی، وجود، در ظرف نفس الامر عارض بر ماهیت می‌گردد و ظرف نفس الامر تنها ظرفی است که می‌تواند تمایز وجود و ماهیت را به ارمغان آورد. با این همه به دلیل دخالت وجود ذهنی به عنوان مصحح حمل وجود بر ماهیت، دوانی به ناچار از لزوم فرعیت در قاعده فرعیه دست می‌کشد و صرف استلزام را کافی می‌داند.

مساله اتصاف در «زید موجود» به تفسیر دوم

براساس تفسیر دوم از «زید موجود» این قضیه به صورت «زید منسوب الی الوجود» تحلیل می‌شود. دوانی در رساله اثبات واجب جدید سعی در حل اشکال اتصاف براساس این تفسیر دارد. از دیدگاه او وقتی از اشتراک وجود میان موجودات سخن می‌گوییم، این اشتراک، یا اشتراکی عروضی است و یا اشتراکی از حیث نسبت است. در تحلیل نخست از «زید موجود» اشتراک وجود، اشتراکی عروضی بود و بر همه افراد ممکن عارض می‌گشت اما در تحلیل دوم، اشتراک وجود صرفاً اشتراک از حیث نسبت است؛ چون وجودی که همه ماهیات به آن منسوب‌اند، امری قائم بذاته است که عارض غیر نیست.

می‌توان این دو مورد مشتق حداد هم پیاده کرد؛ در وهله اول گمان می‌بریم که حدید بین همه حدادها به حسب عروض مشترک است و حدید -آهن- بر همه حدادها -آهنگران- عارض می‌شود. این در حالی است که اشتراک حدید بین افراد حداد، اشتراکی به حسب نسبت این افراد به حدید است و حدید به هیچ وجه عارض افراد حداد نیست. بر این اساس تاکنون گمان می‌بردیم که وجود، عارض مشترک بین افراد ممکن است ولی با تحلیل دقیق دوانی درمی‌یابیم که وجود، در حقیقت عارض نیست بلکه امری قائم بذاته است که افراد ممکن نسبت خاصی با او دارند.

تمامی اشکالات مساله اتصاف، ناشی از عروض وجود بر ماهیت بوده است. وقتی در نظریه ذوق تاله ثابت شد که وجود به عنوان مبدا موجود بر ماهیات عارض نمی‌گردد، «ثبوت شی لشی یا عروض شی لشی» اتفاق نیفتاده تا از فرعیت آن بر ثبوت مثبت له سخن گوئیم. بنابراین مشکل مساله اتصاف براساس تحلیل دوم دوانی از «زید موجود» منحل می‌شود [Dawani, 2002: 133].

نتیجه‌گیری

دوانی دو تفسیر از قضایایی نظیر «زید موجود» دارد. در تفسیر اول، زید، متصف به وجود می‌گردد و وجود، عارض بر زید می‌شود. در اتصاف زید به وجود، ظرف اتصاف خارج است؛ یعنی زید در خارج به گونه‌ای است که می‌توان وصف وجود را از آن انتزاع نمود ولی در ظرف خارج، صفت از موصوف منفک نیست و لذا خارج را نمی‌توان ظرف تحقق اتصاف خواند تا مجرای ثبوت شی لشی شده و قاعده فرعیه در آن پیاده شود. در نتیجه اشکال مساله اتصاف ماهیت به وجود در ظرف خارج منحل است.

برای فهم ظرف تحقق اتصاف ماهیت به وجود باید دید که ماهیت در چه ظرفی از وجود جدا می‌گردد؟ ماهیت به حسب نفس الامر می‌تواند منفک از وجود باشد؛ اینکه ذهن می‌تواند ماهیت را مجرد از هرگونه وجودی در نظر آورد و وجود را بر ماهیت من حیث هی حمل کند. با تفکیک وجود از ماهیت می‌توان قانون تحقق اتصاف را هم پیاده ساخت؛ اینکه اتصاف در هر ظرفی محقق گردد، طرفین آن هم در همان ظرف محقق می‌شوند و تنها در ظرف نفس الامر است که طرفین به صورت منفک از هم موجود هستند. بنابراین موضوع قضیه «زید موجود» ماهیت من حیث هی است نه ماهیت مقید به وجود ذهنی یا وجود خارجی و لذا اتصاف ماهیت به وجود، اتصافی نفس‌الامری است و می‌توان در ظرف نفس الامر موصوف را از صفت منفک ساخت.

دوانی در ظرف نفس الامر توانست وجود را از ماهیت منفک و آن را بر ماهیت من حیث هی حمل نماید اما نتوانست از دخالت وجود ذهنی به عنوان مصحح حمل وجود بر ماهیت دست بردارد. بر همین اساس ماهیت من حیث هی ولو مقید به وجود ذهنی نیست اما به عنوان موجود به وجود ذهنی موضوع برای محمول وجود قرار می‌گیرد. بنابراین حتی با تحلیل مزبور هم اشکال تقدم شی علی نفسه یا تسلسل لازم می‌آید.

دوانی درمی‌یابد مادامی که قاعده فرعیه، لزوم فرعیت و تاخر ثبوت ب برای الف از ثبوت فی نفسه الف را دربر دارد، نمی‌تواند مشکل اتصاف را حل نماید. بر این اساس با توسل به مثال‌های نقض، دست از فرعیت و توقف برداشته و صرف استلزام را برای تحقق اتصاف کافی می‌داند. بنابراین در حمل «زید موجود» موضوع، ماهیت من حیث هی است اما برای تحقق حمل مزبور وجود ذهنی ماهیت من حیث هی لازم است اما تقدم وجودی ماهیت من حیث هی بر محمول وجود لازم نیست بلکه ماهیت من حیث هی می‌تواند به نفس محمول تحقق یابد و لذا دچار اشکال توقف شی علی نفسه یا تسلسل نمی‌شویم.

براساس تحلیل دوم دوانی از «زید موجود» مبتنی بر نظریه ذوق تاله، وجود به هیچ وجه عارض ماهیات نمی‌شود بلکه ماهیات نسبت مخصوصی با وجود می‌یابند. با نفی عروض وجود بر ماهیات، «زید موجود» از قاعده فرعیه خارج است و در آن «ثبوت شی لشی؛ عروض شی لشی یا اتصاف شی بشی» اتفاق نیفتاده است و اشکال اتصاف به کلی منحل می‌گردد.

تشکر و قدردانی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تأییدیه اخلاقی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تعارض منافع: موردی برای گزارش وجود ندارد.

سهم نویسندگان: سیداحمد حسینی سنگ‌چال کل امور مقاله را انجام داده است (۱۰۰٪)

منابع مالی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

منابع

- Bahmanyar M (1996). AL-TAHSIL (Volume 2). Tehran: University of Tehran. [Arabic]

- Dashtaki QDM (ND). TAJRIDAT AL-GHAVASHI WA TASHEIDAT AL-HAVASHI. Hamedan: Garb Hamedan School. [Arabic]
- Dashtaki SDM (NDc). The old commentary on SHARH TAJRĪD AL-KALĀM. Astan Quds Razavi. [Arabic]
- Dashtaki SDM (NDb). The new commentary on SHARH TAJRĪD AL-KALĀM. MADRESA SEPAHSALAR. [Arabic]
- Dawani JD (2002). SABUO RASAEIL. Tehran: MIRASE MAKTOB. [Arabic]
- Dawani JD (NDa). The new commentary on SHARH TAJRĪD AL-KALĀM. Manuscript, Islamic Parliament Library. No. 1998. [Arabic]
- Dawani JD (NDb). The new commentary on SHARH TAJRĪD AL-KALĀM. Manuscript, Islamic Parliament Library. No. 10146. [Arabic]
- Ghoshji A (2014). SHARH TAJRID AL-AGAID (Volume 1). Qom: Raeed. [Arabic]
- Hilli HY (2009). KASHF AL MURAD (Volume 12). Qom: MOASESEH NASHR AL-ISLAMI. [Arabic]
- Hosseini Sangchal A (2022). The rule of presupposition in Davani's intellectual organization. The Quarterly Journal of History of Islamic Philosophy. 1(1):76-102. [Persian]
- Ibn Sina (1983). KITAB AL-SHIFA': Theology (Volume 3). Qom: AYATOLLAH AL-AZMI MARASHI AL-NAJAFI Library. [Arabic]
- Ibn Sina (1996). Remarks and admonitions. Qom: NASHR AL-BALAGEH. [Arabic]
- Razi FD (2005). SHARH AL-ISARAT WA TANBIHAT (Volume 2). Tehran: ANJOMAN ASAR FARHANGI. [Arabic]
- Tusi ND (1996). SHARH AL-ISARAT WA TANBIHAT (Volume 2). Qom: NASHR AL-BALAGEH. [Arabic]

پی‌نوشت

۱. "لأن السبب متقدم في الوجود ولا متقدم بالوجود قبل الوجود"
۲. "ألا ترى أن ماهيات الممكنات قابلة لوجوداتها فمهاياتها علل قابلة لوجوداتها ففى هذا الموضع العلة القابلية لا يجب تقدمها على المعلول بالوجود وإذا كان كذلك فلم لا يجوز مثله في العلة الفاعلية؟" [Razi, 2005: 361]
۳. "الماهية متصفة في الذهن بالوجود في الخارج فالخارج ظرف للوجود لا للاتصاف"
۴. "می‌توان قاعده فرعيه مد نظر دوانی را این‌گونه نگاشت: ثبوت شیء لشیء مستلزم لثبوت المثبت له لا الثابت"
۵. "...بان کلام الناقض مبني على تصوره ان للماهية ثبوتاً في الخارج دون وجودها ثم ان الوجود يحل فيها و هو فاسد؛ لان كون الماهية هو وجودها و الماهية لا تتجرد عن الوجود الا في العقل لا بان يكون في العقل منفكاً عن الوجود فان الوجود في العقل ايضاً وجود عقلي كما ان الوجود في الخارج وجود خارجي بل بان العقل من شأنه ان يلاحظها وحدها من غير ملاحظه الوجود و عدم اعتبار الشيء ليس باعتبار لعدمه فاذن اتصاف الماهية بالوجود امر عقلي ليس كاتصاف الجسم بالبياض فان الماهية ليس لها وجود منفرد و لعرضها المسمى بالوجود وجود آخر حتى يجتمعا اجتماع المقبول و القابل بل الماهية اذا كانت فكونها هو وجودها و الحاصل ان الماهية انما تكون قابلة للوجود في العقل فقط و لا يمكن ان تكون فاعله لصفه خارجيه عند وجودها في العقل فقط ..." [Tusi, 1996: 39]
۶. "و التحقيق انه ليس في الخارج مثلاً إلا الماهية من دون ان يكون هناك الامر المسمى بالوجود ثم العقل يضرب من التحليل ينتزع منه ذلك الامر و يصفه به و مصداق هذا الحكم و مطابقه هو عين تلك الهوية المعينه ..." [Ghoshji, 2014: 120]
۷. "... ان الوجود معروض للماهيات بحسب الاعتبار الذهني بمعنى ان العقل اذا لاحظها بذاتها بلا اعتبار غير معها يجدها في تلك المرتبه عاريه عن الوجود ثم يجدها موجوده في المرتبه التي بعد هذه المرتبه ..." [Dawani, NDa: 67]
۸. "... الاتصاف ليس متحققاً في الخارج حتى يلزم تحقق الصفه فيه بل هو متحقق في الذهن فهو يستلزم تحقق الطرفين في الذهن و اما استلزام الاتصاف في الخارج تحقق الموصوف في الخارج فمن حيث ان الخارج ظرف له ..." [Ghoshji, 2014: 228]
۹. "لانسلم الفرق بينهما اذ لا معنى يكون الاتصاف في الخارج الا انه واقع فيه و محقق هناك و ما ذكره من ان الفرق بينهما كلام خالٍ عن التحصيل"
- [Dashtaki, NDa: 178]
۱۰. "المعتبر في الوجود الذي هو ظرف الاتصاف ان يمتاز الموصوف بحسب ذلك الوجود عن الوصف..." [Ghoshji, 2014: 309]
۱۱. "... بل انما تتجرد في التصور العقلي الذي هو مرتبه من مراتب الوجود الذهني فيكون اتصاف الماهية به في الذهن ..." [Dawani, NDb: 275]
۱۲. "لكن لا يلزم منه - لزوم تغاير ميان مطابق و مطابق - ان يكون الوجود في نفس الامر مغايراً للوجود الذهني بالذات بل نقول: هذه النسبه الموجوده في الذهن مطابقه لنفسها من حيث هي موجوده في نفسها و ان كان تحقق وجودها في نفسها بوجودها في الذهن فانها من حيث وجودها في الذهن مغاير لها من حيث وجودها في نفسها ..." [Ghoshji, 2014: 321]
۱۳. "فاذا لم يكن الطرفان موجودين في الخارج لا يكون صحته بمطابقته للخارج بهذا المعنى و هو ظاهر و لا لما في الازهان من حيث كونها في الازهان بل مطابقته لما في نفس الامر و ان كان وجوده في ضمن الوجود الذهني ..." [Ghoshji, 2014: 321]
۱۴. "... غير مسلم اذ لو كان كذلك لزم الدور و التسلسل ذهنياً كان الاتصاف او خارجياً لان اتصاف شيء بصفه فرع لوجود الموصوف فيكون للماهية وجود آخر و ننقل الكلام اليه فاما ان يدور او يتسلسل" [Dawani, NDb: 272]